

# درخواست طلاق به بهانه امتحانات پایان ترم

نمی‌خواست اجازه دهد به دانشگاه بروم. همیشه غر می‌زد و سعی می‌کرد کاری کند تا نتوانم درس بخوانم. درست موقع امتحاناتم هم بهانه آورد و مرا از درس محروم کرد. هر چه به او گفتم که اجازه دهد من بعداً به شهرستان بروم و به خانواده‌اش تسلیت بگویم حرفم را گوش نکرد. وقتی به آنجا هم رفتیم مرتب بهانه‌های مختلف آورد و برگشتنمان را به تعویق انداخت. وقتی هم به تهران برگشتیم به خاطر اعتراض جنجال به راه انداخت و گفت حق نداری به درس خواندن ادامه بدی. همین باعث شد که من تصمیمم را بگیرم و برای همیشه از شوهرم جدا شوم. من به زندگی‌ام علاقه دارم، اما نمی‌توانم بسا مردی زندگی کنم که برای محدود کردن من تلاش می‌کند. تا حالا هم در برابر اعتراضاتش حرفی نزدم. آقای قاضی، در این مدت تو کارهای خانه کم نگذاشته‌ام و زمانی که شوهرم سر کار بود، درس خواندم.

وقتی صحبت‌های این زوج تمام می‌شود؛ قاضی سعی می‌کند آنها را از جدایی منصرف کند. اما وقتی اصرار زن جوان برای جدایی را می‌بیند رسیدگی به این پرونده را به آینده موکول می‌کند.



## سیمافراهانی

بچگانه زندگی خودمان را تباه کنیم. مگر امتحانات پایان ترم تا چه اندازه مهم است که در زندگیمان تاثیر گذاشته است.

این مرد ادامه می‌دهد: این موضوع بهانه است. سحر از روز اول آشنایی‌مان تا الان که سه سال می‌گذرد مرتب به دنبال بهانه می‌گردد و سر همه چیز دعوا به راه می‌اندازد. او آن قدر مغرور است که تصور می‌کند همه چیز باید بر وفق مراد او باشد و هیچ کس روی حرفش حرفی نزند. او در مورد سساده‌ترین مسائل هم با من جنگ و جدل بسه راه می‌اندازد؛ تا این که سر امتحانات پایان ترمش و این که من اجازه ندادم امتحان بدهم، این جنجال را به راه انداخته و می‌خواهد از من جدا شود.

قاضی می‌پرسد: چرا اجازه ندادی امتحاناتش را بدهد؟

مهیاری می‌گوید: آقای قاضی باور کنید من از آن مردها نیستم که بخوام به همسرم دستور بدهم یا او را محدود کنم. امتحانات پایان ترم سحر با مرگ مادر بزرگ من مصادف شد و ما باید برای برگزاری مراسم به شهرستان می‌رفتیم. نمی‌شد که به آنجا نرویم و از طرفی اگر سحر همراه من نمی‌آمد خانواده‌ام خیلی ناراحت می‌شدند. برای همین از سحر خواستم امتحاناتش را کنسل کند و با من به شهرستان بیاید. اما درست از وقتی برگشتیم جنجال به راه انداخته و می‌گوید که من باعث شدم او از درس هایش عقب بماند و یک ترم دانشگاه را از دست بدهد.

سحر صحبت‌های شوهرش را قطع می‌کند و می‌گوید: آقای قاضی شوهرم از اولش هم مخالف درس خواندن من بود و

گوشه‌های از راهروی دادگاه خانواده روی نیمکت نشسته و به گذشته‌اش فکر می‌کند. به روزی که برای اولین بار سحر را دید و زندگی‌اش از این‌رو به آن‌رو نشد. آن روز تصور می‌کرد که با دیدن سحر به خوشبختی که همیشه دنبالش بود می‌رسد، غافل از این که زندگی‌اش بعد از دیدن سحر از خوشبختی و خوشحالی دور می‌شود. مهیار به این فکر می‌کند که چقدر ساده زندگی‌اش نبود شد و سکناس‌های پایانی را می‌گذراند. چند دقیقه دیگر قرار بود مهر طلاق به شناسنامه‌اش بخورد و برای همیشه از سحر جدا شود؛ آن هم تنها به خاطر امتحانات پایان ترم سحر. مهیار غرق در افکارش است که صدای قدم‌های آشنای سحر، او را از افکارش بیرون می‌آورد و می‌بیند که همسرش هم با برگه‌ای در دست به دادگاه آمده و جلوی در شعبه منتظر می‌ایستد. سحر حتی به صورت شوهرش هم نگاه نمی‌کند و بدون هیچ حرفی وقتی منشی صدایشان می‌زند وارد شعبه می‌شود. او برگه‌اش را به قاضی عموزادی، رئیس شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده می‌دهد و روی نیمکت می‌نشیند. مهیار هم در کنارش می‌نشیند. قاضی به مهیار می‌گوید: چرا به دادگاه آمدید؟

مهیار پاسخ می‌دهد: دوست نداشتم از همسرم جدا شوم. آقای قاضی سحر یک موضوع کوچکی را بی دلیل بزرگ کرده و پای هر دویمان را به دادگاه باز کرده است. چرا باید به خاطر یک دلیل

## زندگی یا میدان جنگ

دکتر حسن عشایری / روان‌شناس: زوج‌های جوان معمولاً در اوایل سال‌های زندگی خود به دلیل این که زندگی جدیدی را بعد از سال‌ها در کنار هم آغاز کرده‌اند، با مشکلات و اختلافات زیادی روبه‌رو می‌شوند. بعضی از زن و شوهرها به دلایل مختلف از جمله لجبازی و غرور نمی‌توانند با این اختلافات و مشکلات کنار بیایند و در نهایت کارشان به جدایی می‌کشد.

لجبازی از خصوصیات اخلاقی است که فرد از محیط اطراف خود یاد می‌گیرد و در واقع می‌توان گفت ذاتی است. از طرفی در زندگی زناشویی نداشتن عشق واقعی بین زن و شوهر و نشناختن کامل طرف مقابل و یکسان نبودن از لحاظ فرهنگی، خانوادگی، تحصیلی حتی از نظر فیزیکی از علت‌هایی است که باعث لجبازی بین زن و شوهر می‌شود، البته ما باید ساختار خانواده را نیز در نظر بگیریم؛ زن و شوهر بسته به این که چه نوع خانواده‌ای را تشکیل داده‌اند، در این امر یعنی لجبازی بسیار دخیل‌اند. در خانواده‌های مردسالار، که مرد نقش و قدرت برتری دارد، لجبازی به شدت از طرف مرد دیده می‌شود. در خانواده‌های زن‌سالار، که زن نقش اصلی را بازی می‌کند، نیز زن لجبازی می‌کند. همین لجبازی و غرور باعث می‌شود که زن و مرد به عشق و علاقه و زندگی مشترکشان فکر نکنند و تنها به مبارزه و پیروزی در مقابل شریک زندگی خود توجه کنند و همه تلاششان را به کار بگیرند تا خودشان پیروز میدان باشند. همین باعث می‌شود که با کوچک‌ترین تلنگر کار این زوج‌ها به طلاق کشیده شود.

## مرد جوان در دادگاه خانواده: همسرم قصد خودکشی داشت

زن جوان نیز به قاضی می‌گوید: شوهرم خسته‌ام کرده و فقط رفتارهای مرا می‌بیند. او متوجه نیست که خودش تا چه اندازه مرا آزار می‌دهد و با لجبازی‌هایش مرا دیوانه کرده است. اگر آن شب قرص خوردم به این دلیل بود که در رنج و عذاب بودم. راستش من هم دیگر نمی‌خواهم در کنار این مرد بی‌عاطفه زندگی کنم. اگر من به این وضعیت رسیدم به خاطر رفتار او است. همسرم هیچ توجهی به من نمی‌کند و با خلا عاطفی روبه‌رو هستم. او مرد سرد و بی‌عاطفه‌ای است و هیچ وقت به نیازهای عاطفی من توجه نکرد.

بعد از صحبت‌های این زوج، قاضی به آنها پیشنهاد می‌دهد تا نزد یک مشاور خانواده بروند و اگر مشکشان حل نشد، آن وقت به فکر طلاق بیفتند. این زوج نیز موافقت کردند و نزد مشاور خانواده رفتند.

قهر می‌کند یا گریه می‌کند و خودش را به در و دیوار می‌کوبد و کارهایی می‌کند که مرا متعجب می‌کند. همیشه وقتی او این رفتارها را از خودش نشان می‌دهد، من مجبور به سکوت می‌شوم و گوشه‌ای می‌نشینم و او را تماشا می‌کنم. اما باز هم ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود. چند وقت پیش وقتی سرریک موضوع با هم دعوی‌ایمان شد، فهمیدم باز هم شروع به دادوپیاد کرد و من هم در حالی که به شدت از کارهایش خسته شده بودم، از خانه بیرون رفتم. وقتی برگشتم متوجه شدم که حال فهمیده بد است و در کمال ناباوری فهمیدم که چند قرص اعصاب را یکجا با هم خورده و قصد خودکشی داشته است. او را به بیمارستان رساندم و وقتی حالش بهتر شد، تصمیم گرفتم از این زن جدا شوم. او روز به روز رفتارهایش بدتر می‌شود و مرا بیشتر آزار می‌دهد.

زوج جوان وقتی وارد شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده می‌شوند برگه درخواست طلاق خود را به قاضی ارائه می‌دهند و روی نیمکت می‌نشینند. قاضی پس از بررسی پرونده، از آنها علت درخواست طلاق را می‌پرسد. مرد پیش‌دستی می‌کند و پاسخ می‌دهد: دو سال است که ازدواج کرده‌ایم. در این مدت روزهای سختی را گذرانیدیم و همیشه با مشکل مواجه بودیم. من و همسرم با هم تفاهم نداریم و سر موضوعات کوچک با هم درگیر می‌شویم. اوایل تصور می‌کردم به مرور زمان مشکلاتمان هم حل می‌شود. ولی هر چه زمان گذشت همه چیز بدتر شد. اما آقای قاضی چیزی که در این میان مرا آزار می‌دهد این است که فهمیده نمی‌تواند خودش را کنترل کند و در همه شرایط عکس العمل‌های عجیبی از خودش نشان می‌دهد. او با کوچک‌ترین موضوع و مشکل، یا